



من است، در درون خودم پیدا کنم، بنابراین هم «من» خواهد بود و هم «او». در این صورت است که هم من به عنوان بازیگر باور می‌شوم و هم نقش و شخصیتی را که بازی می‌کنم، باورپذیر می‌شود. راستش خیلی از نقش‌ها هست که من نمی‌توانم در خودم آنها را پیدا کنم. مثلاً چند وقت پیش نقش وزیری در زمان یکی از پادشاهان قاجار به من پیشنهاد شده بود که وقتی آن را مطالعه کردم، دیدم نمی‌توانم آن را در خودم پیدا کنم و باید ادایش را در بیاورم، چون می‌خواهم در عین حال خودم، باشم از نقش‌های تاریخی می‌ترسم.

◀ در واقع بازی در نقش‌های تاریخی که تصویر و شناخت عمومی از آنها وجود دارد، مثل نقش مصدق دشوارتر است تا نقش یک شخصیت تاریخی که تصویر و پیشینه ذهنی در مخاطب ندارد.

دقیقاً. مثلاً درباره دکتر مصدق هم از او فیلم وجود دارد و هم خیلی‌ها درباره او شناخت و اطلاعات دارند که آن را با آنچه می‌بینند، قیاس می‌کنند. درواقع در اینجا تصویری که مخاطب از یک شخصیت تاریخی می‌بیند با تصویری که از او دارد، می‌سنجند، برای همین نقش‌های تاریخی معاصر به نسبت نقش‌های تاریخی گذشته سخت‌تر است؛ نقش‌هایی که شناخته شده است و شما نمی‌توانید خیلی از آن دور بشوید.

◀ در واقع این شما هستید که باید خودتان را به عنوان بازیگر با آن کاراکتر تطبیق بدهید. دقیقاً و اگر خود من بخواهم در نهایت آن آدم را در خودم پیدا کنم، در عین سخت بودن، می‌تواند چالش برانگیز و خطرناک باشد.

◀ یعنی بازیگر نمی‌تواند به نقش‌های تاریخی معاصر چیزی اضافه کند، چون ممکن است تصویری که از واقعیت وجود دارد مخدوش شود؟

اگر بخواهم بهتر به این سؤال پاسخ دهم، باید بگویم بازیگر باید فصل مشترک شخصیت خودش را با نقش پیدا کند. به همین دلیل من همه کاراکترهایی را که بازی می‌کنم یک مقدار ساده می‌کنم. خودم در اوج پیچیدگی‌های یک سادگی خاصی دارم و الان که به زندگی ام نگاه می‌کنم، می‌بینم که آن صداقت نسبی را که خودم دارم در همه نقش‌هایم گذاشته‌ام.

مثلاً به فرض اگر شما گالیله برشت را مطالعه کنید، با این گالیله‌ای که من بازی کردم خیلی تفاوت دارد، هم از نظر روانشناسی، هم از نظر سیاسی و جامعه‌شناسی نگاه ایدئولوژیک برشت. گالیله از نگاه برشت آدمی خائن است، حتی جملاتی در دهان گالیله گذاشته است که می‌گوید با من دست نده من یک آدم خائن هستم. کاری که انسان می‌کند مهم نیست، اینکه آیا حقیقت را کتمان می‌کند یا نه آن مهم است. این نگاه برشت است، اما در

فیلم «موسی کلیم‌الله» کاراکتری کریه است، ولی من کاملاً از درون با آن مثبت رابطه برقرار کرده‌ام. بخش منفی‌اش را قضاوت نمی‌کردم. واقعاً می‌خواستم با اجنه در ارتباط باشم، اولین نگاهم به آن از نظر روانشناسی بود که معمولاً این تیپ آدم‌هایی که ظاهراً با اجنه یا ماورا صحبت می‌کنند یا کسانی به آنها الهام می‌کنند و از جایی به آنها الهام می‌شود، چطور رفتار می‌کنند. در روانشناسی مدرن اینها را معمولاً شیروفرن، دوشخصیتی، خیالاتی یا دوقطبی می‌بینند که ممکن است در عین حال نبوغ هم داشته باشند. اولین نگاه من به این نقش این بود که احتمالاً می‌توانم آن را یک آدم شیروفرن یا دوقطبی در نظر بگیرم، ولی این برای رسیدن به نقش است نه برای ارائه نقش. من سعی نمی‌کنم یک آدم دوقطبی شیروفرن را نمایش بدهم، شاید مجبور شوم در فیلم دیگری این کار را بکنم برای اینکه چنین شخصیتی باشد، اما اینجا برای من این راهی بود برای پیدا کردن درک این آدم یا نگاه مدرن امروز، اما بعد باید باور کنم که کسانی با من صحبت می‌کنند و این حرف‌ها از دهان من در نمی‌آید، بلکه از ماورایی وارد مغزم می‌شود. من باید این را صادقانه در بیاورم تا جواب بگیرم.

◀ یک بار با آقای بخشی در مورد نقشی که خیلی منفی بود صحبت می‌کردم، گفت تو به عنوان مخاطب آن را منفی می‌بینی، من آن را منفی نمی‌بینم، چون اگر منفی باشد حسم به آن نقش بد می‌شود و نمی‌توانم آن را بازی کنم، فکر می‌کنم تقریباً شبیه به همین است، یعنی منفور بودن آن ممکن است برای مخاطب باشد، ولی خود بازیگر حس دیگری دارد.

بله همینطور است. خب من یک بازیگر حسی هستم و نمی‌توانم تکنیکی بازی کنم به همین دلیل باید آن آدم را در خودم پیدا کنم، منتها انسان در طبیعت بی‌نهایت افق دارد که آن آدمی را که من، همسرم یا شما الان از من می‌شناسید و تکه‌ای از شخصیت من است که در این زمان و مکان و شرایطی که من هستم با آن مأنوس بودم، ارائه‌اش می‌دهم، اما مثلاً اگر من در دوره قرن شانزدهم زمانی که طاعون آمد و آدم‌ها همدیگر را تکه‌تکه می‌کردند و می‌خوردند، آنجا بودم و می‌خواستم بقا داشته باشم، ممکن بود جگر آدمی را هم پاره کنم. پس در درون من بی‌نهایت افق هست که یک بازیگر هرچقدر آن افق‌ها را بیشتر داشته باشد و بتواند بیشتر در وجودش کندوکاو کند و آن کاراکتر را در وجودش پیدا کند، بهتر می‌تواند کارش را ارائه بدهد، اما این یک نوع از بازیگری است. ما نوع دیگری از بازیگری داریم که تکنیکی است، ولی من آن را نمی‌شناسم، نمی‌دانم واقعاً می‌شود یا خیر و خودم نمی‌توانم این کار را بکنم.

◀ نقشی مانند مصدق را در نظر بگیرید که شما اطلاعاتی از آن در اختیار داشتید و

چون من خودم کارگردانم همیشه ارزش نور، گریم و لباس را در کار متوجه‌ام، بنابراین به عنوان بازیگر هم مراقبم که از آن استفاده ببرم. یعنی وقتی کارگردان گریمور خوبی مانند خلیج را در نظر می‌گیرد، متوجه می‌شوم که چه می‌خواهد. با خودم فکر می‌کنم که این کاراکتر چگونه می‌تواند خودش را پیدا کند و کار من را آسان می‌کرد چون بخشی را او دیده بود

پیری از منظر من امکان ندارد گالیله این حرف را بزند، لاقبل گالیله‌ای که در وجود من است این حرف را نمی‌زند. خیلی هم مغرور است و می‌گوید هر کاری که کردم درست بود. در صورتی که در کار برشت گالیله در دادگاه خیلی راحت در آن نمایش می‌رود و توبه می‌کند، در صورتی که گالیله من در دادگاه زار می‌زند و با ترس و وحشت و انزجار از خود این کار را می‌کند.

◀ من امسال یک نتاثر از آقای میکائیل شهرستانی در نقش «کالیگولا» دیدم که این کاراکتر با نسخه دیگری که سال‌ها پیش از آن وجود داشت فرق می‌کرد. با آقای شهرستانی که صحبت کردم، گفت نگاه من به این کاراکتر با این ویژگی‌ها بود، برای همین یک جنس بازی و شخصیت دیگری از آن ساختم. در گفت‌وگو با شما و اشاره‌ای که به نقش مصدق داشتید، این سؤال برام به وجود آمد که خود شما به عنوان یک بازیگر، هنرمند یا شهروند ایرانی ممکن است نسبت به شخصیت مصدق احساسی داشته باشید که آن هم در ایفای نقش تأثیر بگذارد؟

◀ مثلاً اگر مصدق بیزار بودید یا نگاه‌تان به او منفی بود، ممکن بود که جنس بازی‌تان عوض بشود.

خب قاعدتاً من حتی اگر بخواهم هیلترا را هم بازی کنم، نباید با قضاوت بازی کنم.

◀ آن فاصله‌گذاری باید باشد. نه نباید فاصله‌گذاری باشد. من دوست ندارم فاصله باشد.

◀ فاصله‌گذاری نسبت به احساسی که با آن کاراکتر دارید.

خیر. به نوعی باید آن را در درون خودم توجیه کنم، وگرنه نمی‌توانم خوب بازی‌اش کنم، یعنی من باید حظی که هیلترا از خودش می‌برده را ببرم. همین‌طور که الان نقش آتوبیس در



برای مشاهده فیلم
باز کرد را اسکن کنید